



سیر هنر نقاشی

و مینیاتور در افغانستان

□ خلیل آقا ازهر هروی

(بخش اول)

بشر از دوران بسیار دور، با نقش آفرینی به بیان احساس و آرزوهای قلبی و درونی خود پرداخته و با خلق زیباییها از طریق نقاشی و پیکره تراشی با این زبان توانسته است انعکاس دهنده طبیعت، جامعه و مردم خود باشد. بیجا نیست تا برای دریافت تاریخ پیدایش نقاشی و مینیاتور در افغانستان هر چند موجز و مختصر مطالبی در این زمینه آورده شود.

متأسفانه در اثر عدم تحقیق و اطلاع، بعضاً در پهلوی سایر روابط، رابطه فرهنگی دوره های تاریخی را (که یکی از مشخصه های فرهنگ و هنر تأثیر گذاری و تأثیر پذیری است) به اشتباه گرفته اند و چنین پنداشته اند که گویا مردم افغانستان نقاشی را از چینیان آموخته اند و نقاشی از چین به افغانستان آمده است. این پندار غلط موجب شده که نظرات دور از حقیقتی درباره نقاشی افغانستان ابراز شود. با کشف آثار مکشوفه از نقاط مختلف افغانستان و موجودیت ارزشهای فرهنگی یادگار در این سرزمین، نقاشی افغانستان از دورترین ادوار تاریخ زندگی بشر پیشینه دارد. اگر تاریخ نقاشی در افغانستان کهن تر از تاریخ نقاشی در اسپانیا، فرانسه و دیگر ممالک نباشد، مسلماً از آنها تازه تر نیست.

اسناد و شواهدی در دست است که نشان می دهد نقاشیهای غنایی رنگین دیواری پیش از اسلام از دوران هخامنشیان در این سرزمین رایج بوده است.^۱ در این جا به نقل از یک اثر قدیمی متذکر است که خراس

می تی نئی رئیس تشریفات اسکندر گفته است: در زمان هخامنشیان منظومه هایی رواج داشته که در آن زندگی نامه قهرمانان و داستانهای عشق و دلدادگی و دیگر موضوعات عنعنوی به صورت منظوم تدوین می یافت و شهرت فراوان داشت. این داستانها را مردم با رغبت و علاقه مندی خاص می خواندند و در معابد و کاخهای بزرگان، از آنها نقاشی می کردند.

بنابراین، طبق این نوشته و سند که از بیگانگان است، در دوران هخامنشیان مردم این سرزمین با این گونه نقاشیها، کاخها و منازل خود را تزیین می کردند. با به دست آمدن نقاشیهای رنگین دیواری دوران هخامنشی پیداست که نقاشیهای دیواری آن دوران همه رنگین بوده است. در مقدمه شاهنامه ابو منصور نیز از این روش هنری در نقاشی یاد شده است که: مردم این میهن در نقاشی «مینیاتور» - که این اصطلاح فرانسوی مختصر شده از مینی موم تورال یعنی طبیعت در نهایت کوچکی و ظرافت



است. خود مبتکر و بنیان گذار بوده اند و این گونه نقاشی از دوران باستان در این مرز و بوم رایج بود و ریشه و مایه گرفته بود و همین نقاشی چنان که خواهیم گفت از این سرزمین به چین رفته است. سپس از چین باری دیگر به این محیط بازگشته است.^۲

در دوران باستان، حکاکی های ظریفی که بر روی مهرها و نشانها انجام شده، بهترین و اصیل ترین نقاشی مینیاتور است و هیچ یک از ملل باستان در حکاکی که پایه و اساس نقاشی دارد، به گواهی پروفیسور پوپ - همانند نقاشان و حکاکان وطن عزیز ما افغانستان و یا خراسان وقت، نتوانسته اند هنر خود را به نمایش در آورند. هنر حکاکی خراسان وقت، به خصوص در دوران هخامنشیان، بر روی مهرهای استوانه ای و نشانه ها از زیباترین مینیاتورهای دوران باستان به شمار می رود.

گفتم که هنر نقاشی از خراسان به چین رفته است. به طوری که اسناد و مدارک مکتوب نشان می دهد و تاریخ نیز چنین حکایت دارد، نقاشی از خراسان به چین رفته است و بعید نیست که این هنر در چین مانند هر پدیده فرهنگی دیگری که از ملتی به ملت دیگر منتقل می گردد و تا اندازه ای تحت تأثیر خصوصیات روحی و سنتی آن ملت قرار می گیرد، تا حدی رنگ چینی به خود گرفته باشد، لیکن پایه و اساس و اسلوب همچنان افغانی باقی مانده است.

دانشمند شهیر چینی سه فی چی می مومیز عقیده دارد که رواج قلم مو در چین همزمان است با هنگامی که ساختن ظروف منقوش سفالین از دربار هخامنشیان به چین رفته است. پروفیسور پوپ معتقد است که از قرن پنجم قبل از میلاد تا قرن هشتم میلادی نفوذ نقاشی آریایی و خراسانی در نقاشی چین بسیار بوده است.

مفهوم این نظر آن است که مدت ۱۳ قرن تمام، نفوذ نقاشی آریایی و خراسانی بر هنر نگارگری چین حاکم بوده است. در یک رساله معروف چینی که درباره نقاشیها و نقاشان چیره دست چین تألیف و تنظیم گردیده، چنین آمده است که: شخصی در تلفظ چینی یونی نام داشت و در زمان سلطنت هخامنشیان از دربار وقت به دربار چین رفت و او نقاش بود. هنرمند چیره دستی بود که در کار نقاشی دیواری نظیر نداشت، و اوست که نقاشی مینیاتور را برای اولین بار در قرن چهارم پیش از میلاد به مردم چین شناساند.

بر اساس نوشته این رساله چینی و نام و نشانی که از این نقاشی آریایی با ذکر تاریخ آن به دست می دهد، دزمی یایم که این نگارگر از طرف دربار هخامنشی به چین رفته بود.

در بعضی نوشته های پس از اسلام نوشته اند که مانی به چین رفت و نقاشی آموخت و به خراسان آمد و ادعای پیغمبری کرد؛ در حالی که چنین نیست، زیرا مسافرت مانی به چین محقق نیست، بلکه نفوشاک های مانوی یعنی مبلغان او و شاگردانش به ترکستان و چین رفتند و دین مانوی در اثر تبلیغ آنها به زودی در ترکستان و چین رواج یافت.^۳ با این همه، گویندگان دیرین، نظیر نظامی گنجوی معتقدند که مانی نقاش از شهری به چین رفت و در آنجا مردم را به آیین خود خواند، چنان که می فرماید:

شنیدم که مانی به صورنگری

ذری سوی چین شد به پیغمبری
از او چینیان چون خبر یافتند،
بر آن راه پیشینه بشتافتند

آنچه برای ما مسلم است این است که مانی و آیینش سبب رونق و رواج نقاشی و اعتلای هنر زیبای کتاب آرایه گردیده است. مانی برای بیان فلسفه آیینش دستور داده بود که تالارهایی به نام نگارستان بسازند و بر دیوار این تالارها داستان خلقت آدمی و سرنوشت او را بر پایه معتقدات آیین او نقاشی نمایند و پیروانش با سیر در نقاشیهای این نگارستان، فلسفه آیینش را درمی یافتند.

این روش بعدها در آیین نسطوریان رسوخ کرد و سپس کلیسا نیز آن را پذیرفت، و این است که در کلیساهای بزرگ داستان پیدایش آدم و خلقت او را تا ظهور پیامبران بر اساس نوشته های تورات و انجیل نقش کرده اند. پایه و اساس نقاشی و مینیاتور سرزمین ما، بر مبنای مکتب نقاشی مانی استوار است.

طرح و رنگ در نقاشی مانوی نقش برجسته ای ایفا می کند. رنگها در نقاشی این مکتب تند و با جلاست و بیشتر از رنگهای سرخ، سبز تیره، ارغوانی روشن در زمینه آبی آسمان (لاجورد) با به کار بردن طلا و نقره فراوان برای جلا و تشعشع به کار می رفته است.

از نقاشیهای مکتب مانی خوشبختانه در سالهای اخیر، گذشته از آنچه در تورفان به دست آمده بود و در ترکستان شوروی، در چند کاخ متعلق به دوران ساسانیان نیز یافت شده است، از جمله در کاخ پادشاهان دیواشتیک، در کاخ افراسیاب واقع در تپه افراسیاب. باید گفت که سبک و شیوه نقاشی آریایی پس از حمله عرب تا هجوم مغول همان نقاشی مکتب مانوی است و نمونه های بسیاری از نقاشیهای دیواری و کتاب آریایی دوران دیلمی، غزنوی و سلجوقی در دست است که می تواند بهترین معرف و گواه این مدعا باشد.

پس از آمدن مغلان به خراسان، بار دیگر روابط فرهنگی و اقتصادی و سیمی میان خراسان و چین برقرار گردید و از آنجا که مغلان به نقاشی و ستاره شناسی علاقه و اقری داشتند، هنر و دانش در مدت فرمانروایی آنان راه تکامل پیمود و در این هنگام است که برای بار سوم عنصر نقاشی این سرزمین یا چین پیوند تازه می گیرد. (مرتبه اول دوران هخامنشی، مرتبه دوم با ظهور مانی و مرتبه سوم با آمدن مغلان) چنان که دین اسلام و زبان دری در چین شناخته شد و در علم تاریخ و نجوم از چین استفاده به عمل آمد، سبک نقاشی چین در افغانستان و ماوراءالنهر و ایران وارد شد و با سبک های محلی در آمیخت.^۴

مدتی بعد در زمان تیموریان، هنرمندان خراسان مکتب تازه و نوی در نقاشی این سرزمین ابداع کردند که این مکتب در دوران سلطان حسین میرزای بایقرا با ظهور نقاشانی چیره دست چون کمال الدین بهزاد و شاگردانش به اوج ترقی و اعتلای خود رسید و باید این مکتب را به «مکتب هرات» نام آور شد از نظر اصول نقاشی به هیچ وجه ریشه چینی ندارد. دوران حکومت امیر تیمور و جانشینان او یکی از برجسته ترین دوره های نقاشی خراسان (افغانستان امروزی) است. هنر در این دوره به مجد و عظمت خود دست یافت. تیمور با وجود بیرحمی و سنگدلی ای



که داشت، دو ستار هنر و ادبیات بود و توجه زیادی به شعر و ادب داشت. تیمور به هر شهری که یورش می برد، هنرمندان برگزیده و چیره دست آن شهر را به طرف پایتخت خود سمرقند کوچ می داد. با این که سمرقند در زمان تیمور، مرکز هنرمندان معروف و مشهور شده بود ولی به موفقیت و مقام و رتبه اول که هرات در زمان جانشینان تیمور در قرن نهم هجری پیدا کرد نرسید.^۵

همه هنرمندانی که امیر تیمور در سمرقند گردهم آورده بود بعداً در زمان پسرش شاهرخ میرزا که لایق ترین فرزند تیمور بود زمینه ساز تحولی بزرگ در هنر نقاشی گردیدند (۱۴۰۴ - ۱۴۲۶ میلادی). شاهرخ در دوره حکومت پدرش حاکم خراسان بود و زمانی که تیمور از دنیا رفت، وی جانشین او شد و هرات را پایتخت کشور قرار داد و این شهر را به مرکز مهمی برای پیشرفت هنر و فرهنگ تبدیل کرد. در آن جا کتابخانه مهمی تأسیس شد و هنرمندان نقاش و خطاط در این کتابخانه به مصور ساختن نسخه های خطی پرداختند. از طرف دیگر گوهرشاد بیگم (زن شاهرخ میرزا) که یک زن مدبر و سیاستمدار بود در آبادی و فضیلت پروری شوهرش را تعقیب می نمود و وزراء و ارکان شاهرخ قواین و دستورات او را به زودترین فرصت ممکنه عملی می کردند.

در همین دوره، بایسنغر پسر شاهرخ حاکم قسمت عمومی هرات شد و کتابخانه ای تأسیس کرد که در آن چهل نقاش، مذهب و خوشنویس را به سرپرستی استاد جعفر بایسنغری گرد هم آورد. این هنرمندان به آفرینش آثار هنری مهمی پرداختند، زیرا بایسنغر خودش از سلیقه هنری بالایی برخوردار بود. از مهمترین شهکارهای این دوره شاهنامه مجلل بایسنغری می باشد که به دستور و تشویق او نگاشته شده و مصور گردید.

خوشنویسی این نسخه توسط استاد جعفر بایسنغری صورت گرفته و این مجموعه نفیس اکنون در کتابخانه کاخ گلستان ایران نگهداری می شود.^۶ علاقه بایسنغر به هنر چنان بود که از همه جا هنرمندان را به هرات خوانده و تربیت می فرمود و چنانکه مورخین نوشته اند، بسیاری از کاتبان، نقاشان، مذهبیان و خوشنویسان در کتابخانه وی مشغول کار بودند و همانا شاگردان این دوره بودند که در عهد سلطان حسین میرزای بایقرا زمینه ساز مکتب هنری هرات شدند.

شاهرخ در ۱۴۲۶ به عمر ۷۲ سالگی درگذشت و جسدش بعداً توسط الخ بیگ پسرش به سمرقند منتقل و در جوار پدرش مدفون گردید و بعد هم در سال ۱۴۵۸ بایسنغر چشم از جهان فرو بست. بعد از مرگ شاهرخ، اختلاف میان شهزادگان تیموری سالی چند دوام یافت که پادشاهی خراسان به سلطان حسین بایقرا بن غیاث الدین منصور بن مژرا بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور گورکان در ۱۴۶۸ میلادی استقرار یافت.

عنایت و نوازش سلطان حسین میرزا در مدت سی و هفت سال حکمرانی اش نسبت به اهل فضل و هنر، خراسان خصوصاً هرات را چون شهر غزنین در ایام پادشاهی سلطان محمود غزنوی ساخت.^۷ این دوران یکی از درخشنده ترین فرازهای دوره تیموری به شمار می رود که مهمترین عامل این پیشرفت، وزیر توانا و مددکار سلطان حسین به نام امیر علی شیر نوایی بود. امیر علی شیر مردی با ایمان، فروتن و دانش پرور بود. او بیش از هر شخص دیگر برای فرهنگ و هنر این دوره کوشش کرد و وی را می توان به حق بنیان گزار واقعی مکتب شکوهمند ادبی هنری هرات دانست. به خاطر طبع هنری شاه و امیر علی شیر دانا، هنر در این دوره به بالاترین درجه ترقی دست یافت که تاریخ کمتر نظیر آن را نشان داده است.^۸ اصطلاح رنسانس شرق به همین دوره اطلاق می شود. نقاشان مشهور این دوران پرورش یافتگان و تربیت شدگان استادان عهد شاهرخ بودند و این دوره مصادف با حیات و ظهور مشهورترین نقاش و مینیاتوربست هرات، استاد کمال الدین بهزاد بود. بهزاد به قول اکثر مورخین و محققین در ۸۴۴ ق مطابق ۱۴۴۰ میلادی در شهر هنر پرور هرات پا به عرصه وجود گذاشت و هر چند در ایام کودکی از پدر یتیم ماند، زیر نظر مامای خود سید روح الله میرک هروی در هنر نقاشی مینیاتوری به مقامی عالی رسید.^۹

سید روح الله میرک که خود نقاشی زبردست بود، در خوشنویسی، کتیبه نویسی و کشتی گیری مهارتی خاص داشت. بهزاد ظاهراً به وسیله روح الله میرک، نخست به امیر علی شیر نوایی پیوست و چندی بعد به خدمت شاه درآمد. امیر علی شیر و سلطان حسین به تشویق و حمایت او پرداختند و سلطان حسین بهزاد را «مانی ثانی» لقب داد و در آن حال بهزاد در اندک زمانی چنان ترقی کرد که استادی او مورد تصدیق همگان شد.^{۱۰} استاد کمال الدین بهزاد هروی افتخارات بس عظیمی به وطنش افغانستان به یادگار جاویدان گذاشت و هنر نقاشی افغانستان را در نهایت کمال و جمال با ظرافت و نفاست خاصی به اوج عظمتش رسانید. او از استادان مسلم و یگانه هنر مینیاتور است و هر کجا ذکری از صنایع مستظرفه به میان آید، نام او سرآمد همه هنرمندان خواهد بود.



بعد از مرگ سلطان حسین میرزا، در اثر بی اتفاقی فرزندانش (بدیع الزمان و مظفر حسین) بالاخره حکومت هرات به دست ازبکهای ماورالنهر (محمد خان شیبانی) در ۹۱۳ ق (۱۵۰۷ م) سقوط کرد، اما بهزاد همچنان در هرات ماند تا آن که سه سال بعد در ۹۱۶ ق (۱۵۱۰ م) شاه اسماعیل صفوی هرات را متصرف شد و هنگام برگشت، خزاین و نقاشان بنام هرات را همراه استاد کمال الدین بهزاد، میرک و سلطان محمد به تبریز برد و با وجود آنها، تبریز مرکز هنری ایران گردید.

استاد بهزاد پس از آن که به تبریز رفت، مکتب نقاشی بغداد و تبریز را که تا آن زمان متداول بود، منسوخ کرد و سبک نوی پدید آورد و از این مکتب و تجدد، اکثر نقاشان و مصوران استقبال کردند. این نهضت هنری چنان بود که تا پیش از آن نقاشان چشم، ابرو و سایر مشخصات را متعایل به طرز چین می ساختند و در مجالس هر چند رموز نقاشی خراسان بود، لیکن به شیوه نقاشان چین آرایش می یافت. بهزاد اسلوب نقاشی را به طبیعت و زندگانی مردم زمان نزدیک ساخت و در نقاشی شبیه سازی را که تا آن زمان بدان طرز معمول نبود مرسوم ساخت و تصاویر اشخاص را چنان نقش می کرد که گویی زنده و جاندار هستند.^{۱۱}

استاد کمال الدین بهزاد شاگردان فراوانی تربیه نمود که معروفترین آنها آقا میرک، قاسمعلی، سلطان محمد میر مصور، مظفر علی، رستم علی، میرزا علی، شیخ زاده، میر سید علی، مولانا محمد مقصود نقاش و غیره بودند که هر یک در کارهای خود ماهرند ولی بر یکدیگر برتری داشته اند. آثار و مینیاتورهای این استادان مسلم هنر، زینت بخش اکثر موزه ها و کتابخانه های جهان شد.

با وصف آن که دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا علی الرغم پیچیدگیهای اداری و جنگهای متناوب شهزادگان تیموری از نظر فرهنگ، عهد نادره و ممتازی در تاریخ کشور محسوب می شود، اما زمانی که سلطان حسین در پایتخت (هرات) چشم از جهان فرو بست، (۹۱۱ ق) کشور بزرگی را به هرج و مرج اداری و تجزیه طلبی شهزادگان خود سپرد. در این زمان تاریخ افغانستان داخل یک دوره انحطاط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گردید که دنباله انحطاط سیاسی آن تا قرن هجدهم و دامنه انحطاط فرهنگی آن تا قرن بیستم کشیده شد.^{۱۲}

پی نوشتها:

- ۱- رکن الدین همایون فرخ، «سیری در مینیاتور ایران»، مجله هنر و مردم، شماره ۱۴۰- ۱۴۱، سال ۱۳۵۳
- ۲- همان، ص ۲۳
- ۳- همان
- ۴- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۳۵
- ۵- محمد خزائی، کیمیای نقش، صفحات ۱۹- ۲۰
- ۶- محمد خزائی، کیمیای نقش، صفحات ۱۹- ۲۰
- ۷- قاضی احمد قمی، گلستان هنر، ص ۳۹
- ۸- محمد خزائی، کیمیای نقش، ص ۲۰
- ۹- قاضی احمد قمی، گلستان هنر، ص ۱۳۴
- ۱۰- محمد خزائی، کیمیای نقش، ص ۳۹
- ۱۱- قاضی احمد قمی، گلستان هنر، ص ۴۰
- ۱۲- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۷۲

جام شوکران

□ لیلا حیدری

باز هم محاکمه گاه

روزگار غریبی است!

و من که

به عصمتم

گناهکار در بی گناهی ام.

آنان آراستندم

آن گونه که خود

خواستندم

سروده قلم رسمی بیش نبوده ام

سروده همانان که

شعرها کردند

و ترانه ها خواندند

برایم.

به عصمتم!

که دستان ناتمامم

هیچ سببی را نچیده است

و تبار من به حوا نمی رسد

که پیراهن هیچ بوسفی را ندریده ام

که هیچ بیاد بیگانه ای بر کیسوانم نوزیده است.

اینک کشفهایم!

- بالیان گشوده به شهادت-

دروغ نمی گویند.

که گریخته ام

- همیشه!

از آغوشهای...

آه.

چه دشوار است

به دفاع از آینه برخاستن

دشوارتر، اما

انسان بودن

و انسان وار زیستن

اکنون از اعتراضاتم

خواهند که

صلیبی بر جلجلیای زیستن کنند

آری!

سر نوشت ابدی سقراط

جام لبالب شوکران است.

